

جمال در اسلام (۲)

دکتر غلامعلی آریا*

مینو موسوی کاوکانی**

چکیده

با توجه به راهنمایی دین به سوی زیبایی حقیقی و عنایت به اینکه تصوف و عرفان مغز و معنای دین است که به دور از ظواهر دنیای مادی همواره چشم به کنه و معنا داشته و در زمان‌های مختلف انواع سختی‌ها را به جان خریده تا انسان را به پاکی جسم و جان و بینا نمودن چشم باطن و در نتیجه توانایی دیدار دوست، با دل روشن تشویق نماید؛ و در این راه عرفای روشن ضمیر بی‌شماری پای در صحنه گیتی نهاده و مکتب جمال را که مکتب زیبا دیدن، زیبایی دیدن، زیبا بودن و زیبایی خواستن بود را پایه‌گذاری نمودند؛ که در طول تاریخ رشد نموده و عارفان آن مکتب هر روز با نگاهی بارزتر و دانایی بیشتر این مکتب را در شاخه‌های مختلفش گسترش دادند تا بدانجا که در همه جهان جز خدا چیزی ندیدند و ما سوی... را نیستی و عدم یافتند و چون خداوند را کامل‌ترین زیبایی و کامل‌ترین عاشق و معشوق شناختند پس در دنیا حقیقتی جز زیبایی و عشق نیافتند؛ و بعد از خدا اولین تجلی او یعنی حضرت پیامبر (ص) و امامان جانشین بر حقش را انسان کامل و راهنما به سوی خدا معرفی نمودند.

واژگان کلیدی

مکتب جمال، انسان کامل، وحدت وجود، هدف تصوف، عشق و فنا، مکتب‌های تصوف، رابطه جمال و عشق.

* مدیر گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

** فارغ التحصیل کارشناسی ارشد رشته ادیان و عرفان.

سیر تصوف و به وجود آمدن مکتب جمال

می‌دانیم که هدف تصوف راهنمایی انسان از عالم ظاهر به عالم معنی برای رسیدن به خودشناسی و در نهایت خداشناسی و رها شدن از تعلقات دنیوی است و هدف صوفی، رسیدن به وصال حق و فنای در حق که خود نتیجه عشق است، و راهی که برای آن می‌پیماید، تصفیه دل از ناپاکی‌ها، کبر و غرور، تعلقات دنیوی و علایق بشری و آراسته شدن به صفات روحانی، علوم حقیقی و منور شدن به نور الهی است که از طریق سیر و سلوک و مجاهدات و مراقبات انجام می‌گیرد؛ تصوف اسلامی که ریشه در قرآن^۱ و زندگی و سیرت حضرت پیغمبر (ص) و حضرات معصومین علیهم‌السلام، به ویژه حضرت علی (ع)، که غالب فرق شیعه و سنی به نوعی شجره طریقت خود یا سلسله خلافتشان را به ایشان می‌رسانند و از نظر عارفان سنی مذهب ایرانی، شاه مردان تنهای علی (ع) است، داشته است، در طی دوران آغازین خود تا به حال رنگ‌ها و صور و معانی گوناگون به خود گرفته است که از زهد خشک و ترک دنیا شروع تا بالاخره به مبالغه‌آمیزترین اشکال و حدت وجود و عشق و فنا رسیده است.^۲

مشخصه اصلی مسلمانان دوران صدر اسلام که تا اوایل قرن دوم هجری ادامه داشت، زهد و ترک دنیا بود که البته در زمان حضرت پیغمبر (ص)، این زهد و ترک دنیا، معتدلانه و همراه با مشارکت در کارهای اجتماعی بود که از زهاد این زمان می‌توان عمار یاسر، ابوذر غفاری، اویس قرنی، سلمان فارسی و غیره را نام برد؛ در اواخر قرن اول به دلیل اوضاع نامطلوب اجتماعی، زهد و انزوی زهاد، افراطی شد که تا آخر قرن دوم ادامه داشت؛ در اوایل قرن دوم به تدریج زمزمه‌های لطیف عرفانی شکل گرفت مانند سخن از عشق الهی، که اولین بار توسط رابعه عدویه مطرح شد، همچنین در این قرن کم‌کم زهد و ترک دنیا، جایش را به عرفان نظری و مسایلی مانند، عشق و وحدت وجود بخشید، از زهاد این زمان که دارای زهد خشک و افراطی بودند، می‌توان حسن بصری، محمد واسع، مالک دینار، شقیق بلخی و فضیل عیاض را نام برد؛ در اواخر قرن دوم اولین صومعه برای صوفیان توسط ابوهاشم کوفی که اولین کسی بود که لقب صوفی گرفت، بنا شد.^۳

در قرن سوم اندیشه‌های عرفانی اسلام با تأثیرپذیری از اندیشه‌های هندی، نوافلاطونی و ایرانی به شکل یک اندیشه نو و جدید درآمد. تفکرات عرفانی رشد یافت، عرفان نظری پایه‌ریزی شد. صحبت از وحدت وجد به میان آمد. قرآن تفسیر شد، اصطلاحات عرفانی به وجود آمد. تصوف به مرحله رشد رسید و می‌توان گفت: عرفان و تصوف واقعی از قرن سوم شروع شد.

یکی از خصوصیات مهم این قرن شکل‌گیری طریقه‌های اولیادهای است که هجویری در کشف المحجوب خود به آنها اشاره می‌کند:^۴ این فرقه‌ها مانند: طیفوریه، جنیدیه، محاسبیه، نوریه، ملامتیه،

۱. فخص. ۸۸:۲۸، نور، ۳۵:۲۴؛ ماده، ۶۹:۵.

۲. کوهرین، سیدصادق. همان. ج ۷ و ۸، صص ۱۰۰ و ۲۲۹؛ دایره‌المعارف تشیع: الخوری الترنوی اللبنانی، سعید، اقران الموارد فی فصح العربیه و الشوارد، ص ۶۷۰؛ اکرمی، همان، معرفت عرفانی، ص ۱۲۰.

۳. همایی، جلال‌الدین، تصوف در اسلام، صص ۸۶-۸۵؛ غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، ص ۲۷.

۴. هجویری، غزنوی، علی بن عثمان، کشف المحجوب، صص ۲۱۸-۳۴۰.

خرازیه، سیاریه، حقیفیه، حلولیه، حلاجیه، حکیمیه، سهلیه؛ هر کدام تحت راهنمایی و سرپرستی شیخ و مرشدی بودند که بر مریدان کاملاً مسلط بوده و همچنین در سیر و سلوکتان طریقه متفاوتی داشتند و هر فرقه راه و روشی را که برای رسیدن به مقصد نزدیک‌تر می‌دانست، دنبال می‌کرد؛ البته این طریقه‌ها فاقد ساختار جمعی و خانقاه‌های مختص به خود بودند و از این نظر با طریقه‌های بعدی متفاوت‌اند؛ از این زمان به بعد به ویژه در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، تصوف به عنوان یک طریقه، شیوه و مسلکی معین، اصول و مبانی خود را با مقررات و قوانین خاص، بنا نهاد.^۱ در این دوره براساس تقسیم‌بندی جغرافیایی، مکتب‌های تصوف را به سه مکتب تقسیم می‌کنند: مکتب بصره، مکتب خراسان و مکتب بغداد.

- ۱- مکتب بصره: که از اوایل ظهور اسلام و با شخصیت‌های برجسته اسلام مانند: اصحاب پیامبر (ص) و امامان شیعه (ع) آغاز می‌شود. همچنین آغاز ظهور تصوف را به طور رسمی در بصره می‌دانند. سر سلسله این مکتب حسن بصری (۲۱-۱۱۰ ه.ق.) ایرانی بود که ملقب به پیر صوفیه می‌باشد و مراسم خرقه‌پوشی، زهد، تصفیه روح، دیدار خداوند در بهشت و تربیت شاگردان و مریدان توسط او آغاز شد.
- ۲- مکتب خراسان: مؤسس آن ابراهیم ادهم (۱۰۰-۱۶۵ ه.ق.) ایرانی بود. تأکید این مکتب بر فقر و لایقیدی در نظر عوام بود که به ایجاد مکتب‌هایی مانند ملامتیه منجر شد، شاگرد او شقیق بلخی (متوفی ۱۹۴ ه.ق.) بیشتر بر توکل تکیه داشت و ریاضت را گسترش داد.
- ۳- مکتب بغداد: که معروف کرخی (متوفی ۲۰۰ ه.ق.) از اصحاب امام رضا (ع) مؤسس آن بود و از بزرگان این مکتب حارث محاسبی و جنید نهبندی است که تأثیر زیادی بر تصوف اسلامی داشته است.^۲ همچنین براساس تقسیم‌بندی تاریخی، عرفان و تصوف را به سه دسته تقسیم می‌نماییم.

الف) عرفان و تصوف زاهدانه یا عابدانه

ب) عرفان و تصوف عاشقانه

ج) عرفان و تصوف جمال‌گرایانه

الف) از نظر تاریخی تصوف زاهدانه یا عابدانه، از نخستین مکتب‌هایی بود که در عرفان اسلامی ظهور کردند، سر سلسله آن حسن بصری و از مشخصات اصلی این گروه تکیه بر ریاضت و پرهیزکاری از طریق ترک دنیا بوده است؛ در اوج پیشرفت این مکتب، تصوف عاشقانه ظهور نمود که می‌توان آنرا فرزند خلف تصوف عابدانه شمرد. سرسلسله این گروه، رابعه عدویه (متوفی ۱۳۵ ه.ق.) بود؛ و سپس با پیشرفت در این مسیر به تصوف جمال‌گرایانه می‌رسیم که مرتبه کمال تصوف عاشقانه محسوب می‌شود و سرسلسله آن را ابوخلیمان دمشقی (قرن سوم ه.ق.) گفته‌اند.

مهم‌ترین دلیل این سیر تاریخی را باید در یافتن راه‌های جدید در سیر و سلوک عرفانی دانست به

۱. غنی. قاسم. همان. صص ۵۳ و ۵۲؛ زنجانی، عمید. تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف. ص ۱۷۲؛ عبدالصمدی. محمود.

سیری در تصوف و عرفان ایران. صص ۲۳ و ۲۴.

۲. افراسیاب‌پور، علی‌اکبر. همان. ص ۱۲۹.

دلیل اینکه مشایخ صوفیه همواره به دنبال یافتن مسیرهایی کوتاه‌تر برای رسیدن به مقصود بودند و شاید به دنبال مسیری که ره صد ساله را یک شبه بپیماید، که این راه، راه عشق بود.
به قول عراقی:

عشق سیم‌ریغیست کو را دام نیست

در دو عالم زو نشان و نام نیست^۱

بزرگان مکتب عرفان عاشقانه معتقد بودند عشق به حق، بهتر از زهد و عبادت، سالک را به مقصود می‌رساند به قول مولانا:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد^۲

حافظ می‌گوید:

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست

آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

هر دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست^۳

و به قول سعدی

خوش‌تر از دوران عشق ایام نیست

بامداد عاشقان را شام نیست

مطربان رفتند و صوفی در سماع

عشق را آغاز هست انجام نیست

تا نسوزد بر نیاید بوی عود

پخته داند کاین سخن با خام نیست^۴

عشق و محبت یکی از عالی‌ترین و مهم‌ترین احوال عارف و از مهم‌ترین اصول تصوف است؛ زیرا هدف عارف از سیر و سلوک، رسیدن به محبت و عشق الهی است، پایه و اساس برستش، عبادت و اطاعت از پروردگار، ایمان به او سبحانه و تعالی می‌باشد و رسیدن به نجات و رستگاری در دوستی و محبت حقیقی به اوست، طبق آیه. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۵
آنان که ایمان آورده‌اند، محبتشان به خدا بیشتر است و این همان عشق حقیقی است، مؤمنان عاشقانه

۱. عراقی، فخرالدین، مجموعه آثار، ص ۲۳۴، بیت ۲۷۷.

۲. مولوی، منوی معنوی، دفتر اول، ص ۶، بیت ۲۵.

۳. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، ص ۴۹.

۴. سعدی، غزل‌های سعدی، ص ۱۱۹.

۵. بقره، ۱۶۵:۲.

عبادت و اطاعت می‌کند و مراقب هستند، مبادا کوچک‌ترین خدش‌های به ارتباطشان با محبوب وارد شود.

عشق جاذب است مانند مغناطیس که موجب چیزی به چیزی دیگر می‌شود و عشق به این معنی در تمام ارکان وجود ساری و جاری است؛ مذهب عشق درمان تمام آلام بشری است، چون از سرشت انسان سرچشمه گرفته و به دلیل وجود زیبایی به جهان وارد شده، همواره مورد توجه و اشتیاق انسان پیشرو در هر دین و مذهبی بوده است؛ از انسان برگزیده هند و چین، مصر و ایران تا یونان و اسکندریه و روم، عشق به خداوند و تمامی موجوداتی که او خلق کرده به زبان‌های مختلف دیده می‌شود؛ بزرگ‌ترین عاملی که تصوف را براساس عشق و محبت استوار ساخت عقیده به وحدت وجود بود، زیرا عرفا، خدا را حقیقت ساری در همه اشیا شمرده و ماسوی‌الله را عدم دانستند؛ یعنی جز خدا چیزی ندیدند و قایل شدند به اینکه:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌یی

زنده معشوق است و عاشق مرده‌یی^۱

عشق به خداوند که زیبای مطلق است، عشق به همه مخلوقات زیبای الهی را در پی دارد و مخلوقات را جلوه حق دانستن، جزئی از این مذهب گردید و از اینجا بود که نظریه وحدت وجود همه‌جا با مذهب عشق همراه و همگام گشت؛ طبق فلسفه تصوف، حقیقت جهانی، علم حقیقی، نور ابدی و جمال اعلی است که ذاتش در آئینه جهان به جلوه‌گری پرداخته است و جهان در مقایسه با این حقیقت، یک وهم، یک عدم و غیرواقعی است؛ هم بین صوفیان ایرانی و هم در مکتب‌های فلسفه هندی اعتقاد به وحدت وجود، وجود دارد، برای آنان کثرت نشانه‌ای از وحدت و جهان مخلوق، مظهر خارجی حقیقت مطلق است.

بعد ازین وادی عشق آید پدید

غرق آتش شد کسی کانچا رسبید

کس درین وادی بجز آتش مباد

وانک آتش نیست عیشش خوش مباد

عاشق آن باشد که چون آتش بود

گرم‌رو سوزنده و سرکش بود

عاقبت‌اندیش نبود یک زمان

درگسند خوش خوش بر آتش صد جهان

لحظهُ نه کافری داند نه دین

ذرد نه شک شناسد نه یقین

نیک و بد در راه او یکسان بود

خود جو عشق آمد نه این نه آن بود^۱

عقیده وحدت وجود و عشق که در قرن سوم شروع شد تا قرن ششم پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نداشت و فقط در بین متصوفه و حتی در دوران سلطه تعصب بر علم و عرفان، به طور مخفیانه دنبال می‌شد؛ در قرن ششم، عقاید صوفیه که تا این قرن مکتوبی جز قرآن و احادیث و اقوال مشایخ نداشت، اندک‌اندک بر اصول فلسفی و عقاید کلامی تکیه نموده و آرای فلسفی و کلامی که در علوم دینی نفوذ نموده بود در این قرن وارد تصوف و باعث ایجاد حرکت در آن شد؛ به تدریج یک نوع تصوف نظری و عرفان مدرسی پیدا شد که در قرن هفتم که قرن پختگی و کمال عرفان و تصوف بود به دست محیی‌الدین ابن عربی و صدرالدین قونوی و شیخ عراقی و امثال آنها به کمال رسید و ساخته و پرداخته شد و رنگ علوم و مباحث فلسفی به خود گرفته، در زمره علوم رسمی درآمده و علم عرفان یا تصوف فلسفی نامیده شد و در اواخر این قرن کتاب‌های فصوص‌الحکم ابن عربی و فکوک قونوی و لمعات شیخ عراقی و قصاید ابن فارض، کتاب درسی شدند؛ ولی با حمله مغول به ایران و بعد حمله تیمور در قرن بعد به دلیل شرایط نامساعد اجتماعی، پراکندگی عرفا و علما، مهاجرت آن‌ها به کشورهای همسایه و همچنین از بین رفتن بعضی از آنها، به تدریج تصوف در ایران سیر نزولی پیمود و سرزمین‌های هند و روم به صورت دو مرکز عمده تصوف اسلامی ایرانی درآمدند و بالاخره در قرن نهم شرایط اجتماعی باعث خشک شدن درخت عرفان و تصوف شد؛ که عرفایی که سال‌های بعد از آن به روی کار آمدند و الحق زحمات بسیاری در راه عرفان و تصوف متحمل شدند اما تعدادشان اندک بود.^۲

معرفی مکتب جمال

مذهب عشق با پیشرفت خود در نظریه وحدت وجود به سوی عرفان و تصوف جمال‌پرستانه گام برداشت، در این مرحله وحدت وجود و مذهب عشق، رنگی زیباتر پیدا کرد، به تدریج شور و شوق جدیدی در روح عرفان اسلامی جاری شد، که با نگاهی جدید به خداوند و هستی می‌نگریست، آن نگاه، زیبا دیدن، زیبایی دیدن، زیبا بودن و زیبایی خواستن بود؛ وحدت وجود در اینجا با نگاه جمال‌گرایانه به اوج لطافت و جذابی رسید، در اینجا دیگر وحدت زیبایی بود و عشق هم فرزند زیبایی^۳؛ به گفته حافظ:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخس دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد

مدعی خواست که آید به تماشاکه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

۱. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد، منطق‌الطیر، ص ۱۸۶، وادی عشق، ابیات ۳۲۳۳-۳۲۳۸.
۲. غنی، قاسم، همان، ۴۲۷-۴۲۹/۲.
۳. افراسیاب‌پور، علی‌اکبر، همان، ص ۱۳۴.

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
 برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
 دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند
 دل غم‌دیده ما بود که هم بر غم زد
 خواست تا جلوه دهد صورت خود را محبوب
 خیمه در معرکه آب و گل آدم زد
 جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت
 دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد
 حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت
 که قلم بر سر اسباب دل خرم زد^۱

جمال‌پرستی که در قرن سوم به سردستگی ابولحمان دمشقی آغاز شده بود، تحت تأثیر عمیق اهل ظاهر - که با پایبندی‌شان به اصول مکتب جمال از جمله عشق زمینی، شاهدبازی، نظربازی و همچنین با نوشتن کتاب الزهره به دست این داود، در حقیقت یکی از حلقه‌های اتصال عشق انسانی به عشق الهی به شمار می‌آمد - قرار گرفت و در قرن‌های بعد به اوج پیشرفت خود رسید؛ در این مکتب همه عالم، جزء به جزء زیبا هستند و دوست داشتی؛ در اینجا اختلاف نژاد و دین و زبان و منطقه جغرافیایی نادیده گرفته می‌شود، چون همه تجلیات خدا هستند و در نهایت همه یکی می‌باشند، حتی طبیعت و موجودات و عناصر آن زنده و زیبا می‌باشند، به انسان‌ها خدمت می‌کنند و دارای حق و حقوق هستند و باید آنها را دوست داشت؛ از اصول مهم این مکتب شادی و احترام به نشاط انسان‌هاست؛ انسان چون زیباست و میان زیبایی‌ها زندگی می‌کند و هدفش رسیدن به زیبایی کل، و خودش عاشق همه این زیبایی‌ها؛ بس باید شاد باشد و تسلیم غم‌ها نشود، چون بزرگ‌ترین نعمت و شادی زندگی، وجود است، ما وجود داریم و می‌توانیم هر اندازه بخواهیم محبت کنیم و عشق بورزیم و بدین‌وسیله به زیبایی مطلق نزدیک شویم، می‌توانیم زیبا باشیم، هر چند که غیب و نقص در وجودمان باشد، مهم نیست، همان که قلبی تینده داریم که می‌تواند دوست داشته باشد، برای زندگی کافی است. در این مکتب شاد کردن دیگران بزرگ‌ترین ثواب است، و انسان‌ها باید در شاد کردن مردم و زدودن غم از دل‌ها و رفع ناراحتی آنها بکوشند. باید شاد باشد و تسلیم غم‌ها نشود، چون بزرگ‌ترین نعمت و شادی زندگی، وجود است، ما وجود داریم و می‌توانیم هر اندازه بخواهیم محبت کنیم و عشق بورزیم و بدین‌وسیله به زیبایی مطلق نزدیک شویم، می‌توانیم زیبا باشیم، هر چند که غیب و نقص در وجودمان باشد، مهم نیست، همان که قلبی تینده داریم که می‌تواند دوست داشته باشد، برای زندگی کافی است، در این مکتب شاد کردن دیگران بزرگ‌ترین ثواب است، و انسان‌ها باید در شاد کردن مردم و زدودن غم از دل‌ها و رفع ناراحتی آنها بکوشند.^۲

۱. حافظ، همان، ص ۱۲۹.

۲. سناری، جلال، عشق صوفیانه، صص ۲۴۹-۲۵۰؛ افراسیاب‌پور، علی‌اکبر، همان، صص ۱۴۵-۲۳۹-۲۴۰.

عجب راهیست ره عشق کانجا
 کسی سر بر کند کش سر نباشد
 بشوی اوراق اگر هم‌درس مایی
 که علم عشق در دفتر نباشد
 بیا ای شیخ در خمخانه ما
 شرابی خور که در کوثر نباشد
 شراب بی‌خمارم بخش یا رب
 که با او هیچ دردسر نباشد
 زمن بنیوش و دل در شاهدهی بند
 که حسنش بسته زیور نباشد^۱

عارفان ایرانی به سه نوع عشق معتقدند، عشق اکبر، که اشتیاق به لقای الهی و میل به شناخت ذات و صفات اوست؛ عشق اوسط که محبت نسبت به همه اجزای عالم از آن جهت که مظهر صفات الهی است؛ و عشق اصغر، که عشق به انسان است به دلیل آنکه مجموعه‌ای از لطایف عالم و آینه صفات حق و راهنمای قلوب به شناخت خداوند تعالی می‌باشد. در جهان بزرگ که همه ذراتش در شوق و سماع است، انسان هم به دلیل آنکه یکی از اجزای همین عالم است، وظیفه دارد که دوست بدارد و زیبایی‌ها را بشناسد و چون انسان اشرف مخلوقات است و درک و حسش لطیف‌تر و وسیع‌تر، پس باید عشقش نسبت به خلقت الهی نیز بیشتر باشد و نه تنها درختان و کوه‌های عظیم و دریای موج و ستارگان و دیگر عناصر طبیعت را دوست بدارد بلکه به انسان‌ها نیز عشق بورزد؛ این صفتی است که در نهاد همه افراد بشر، به جز آنهایی که هنوز به درجه بلوغ عقلی نرسیده‌اند، وجود دارد و انسانی وجود ندارد که فطرتاً جویای زیبایی‌ها نباشد.^۲ مولوی می‌گوید:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما
 ای طیبی جمله علت‌های ما
 ای دوی نخوت و ناموس ما
 ای تو افلاطون و جالینوس ما^۳

همچنین به قول شمس مغربی:

با آنک دو کون سر بسر هستی اوست
 انسان ز چه مغز گشت عالم ز چه پوست
 زین است که او مردمک چشم وی است
 یا ز آنک بود آینه چهره دوست^۴

۱. حافظ. همان. ص ۱۴۶.

۲. افراسیاب پور، علی اکبر، همان، محص ۱۴۴-۱۴۵.

۳. مولوی. همان، دفتر اول، ص ۶. ابیات ۲۳ و ۲۴.

۴. مغربی، شمس، دیوان کامل، رباعیات. ص ۲۴۷، رباعی دوم.

از نظر صوفیه جمالی، مذهب اسلام، مذهب وحدت و یگانگی است نه کثرت و دوگانگی.

چو چشم سر ندارد طاقت و تاب

توان خورشید تابان دید در آب

عدم آینه هستی است مطلق

کز و پیداست عکس تابش حق

عدم چون گشت هستی را مقابل

در او عکس شد اندر حال حاصل^۱

برای مشاهده جمال در صورت انسانی چهار گروه (طبقه) در نظر گرفته‌اند:

طبقه اول: روشن‌دلانی هستند که نفس‌های پاکشان از هوای نفسانی خالی بوده در مظاهر خلق جز صورت الهی نمی‌بینند و در عشق به ظاهر زیبا توجه نمی‌کنند، بلکه همه صورت‌های زیبا برای آنان جمال حق می‌باشد.

طبقه دوم: انانی هستند که نفسشان با لطف خدا و با کوشش و مراقبت‌های خودشان از هوای نفسانی پاک شده البته به طور کامل از بین نرفته است اما با عشق به جمال زمینی دری از درهای مشاهده برایشان باز می‌گردد و به عشق حقیقی می‌رسند.

طبقه سوم: این گروه فقط عاشق جمال مجازی می‌شود و اگر آن جمال از بین رفت، جمالی دیگر و چون همیشه توجه به ظاهر زیبا دارند، از راه عشق مجازی به ترقی و صعود به عشق حق نمی‌رسند و حتی ممکن است این ظاهرینی، دین‌شان را از بین ببرد.

طبقه چهارم: آلودگان به نفس‌آماره هستند که تنها هدفشان برآورده ساختن آمال نفسانی بوده و محبوب حقیقی را به کلی فراموش کرده‌اند و این هوای نفسانی را عشق می‌نامند که این پایین‌ترین مرتبه عشق مجازی می‌باشد.

با توجه به این تقسیم‌بندی می‌توان، طبقه‌بندی سه‌گانه عشق یا حب، به طبیعی، روحانی و الهی را تا حدی جامع و مانع دانست، زیرا در عشق طبیعی، عاشق، معشوق را برای خود می‌خواهد، در عشق روحانی، هم برای خود و هم برای معشوق، اما در عشق الهی، همه چیز فقط برای معشوق است.

زیبایی یا جمال، به صورت ظاهری و معنوی در تمام عالم قابل مشاهده می‌باشد، چه به صورت انسان کامل، زن، مرد، طبیعت، در هنر (رقص، سماع، موسیقی، شعر) و در اعمال و نیت زیبا چنانکه می‌فرماید:

«وَتِلْكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^۲

و از ما انسان‌ها به عنوان جانشین خداوند در روی زمین، خواسته شده است، که خداوند را با آن زیبایی‌ها بخوانیم و بشناسیم و مکتب جمال، مکتب عشق‌ورزی به این زیبایی‌هاست.^۳

۱. شبستری، شیخ محمود، کلشن راز، ص ۱۵.

۲. اعراف، ۷: ۱۸۰.

۳. ستاری، جلال، همان، صص ۱۲۵-۱۲۸؛ افراسیاب پور، علی‌اکبر، همان، صص ۵۲ و ۱۴۶؛ وجدی، محمدفرید، دایره‌المعارف

القرن العشرين، «دارالمعرفه»، المجلد السادس، ص ۴۵۵.

ماییم براه عشق پویان همه عمر
وصل تو بجد و جهد جویان همه عمر
یک چشم زدن خیال تو، پیش نظر
بهتر، که جمال خوبویان هم عمر^۱

گفتار تنی چند از مشایخ جمالی در رابطه با زیبایی و عشق رابعه عدویه: (وفات ۱۳۵-۱۸۰ه.ق.)

اولین عاشق خدا، که زهد توأم با عشق و محبتش نقطه عطفی بر تصوف مبتنی بر زهد خشک توأم با خوف و خشیت آن زمان بود. و عشق مطلقش که در بند آتش جهنم و خوشی‌های جنات عدن نیست، به یکی از محورهای اساسی نظم عرفانی، تا زمان حاضر، تبدیل شده است. داستانی از او که در ادبیات اروپا نیز راه باز کرده است چنین است:

«روزی او را در خیابان‌های بصره دیدند که در یک دست دلوی پر از آب و در دست دیگر مشعلی فروزان دارد. از او در معنای این کار پرسیدند. پاسخ داد: می‌خواهم آب را در آتش جهنم بریزم و آن را خاموش کنم و آتش را به بهشت بزنم و آن را نابود سازم تا اینکه این دو حجاب از میان برخیزند و دیگر کسی خدا را به امید بهشت و یا ترس از آتش جهنم پرستش نکند؛ بلکه او را به خاطر جمال ابدی‌اش عبادت کند.»^۲

از وصایای اوست: بیوشانید نیکی‌هایتان را، چنانکه بدی‌هایتان را می‌پوشانید.^۳

معروف کرخی (وفات ۲۰۰ه.ق.)

از قدما و سادات مشایخ و معروف در جوانمردی، زهد و انابه. از نظر معروف کرخی جوانمردان سه خصلت دارند: وفا بدون خلاف؛ مدح بدون جود؛ عطا بدون سؤال؛ به این معنی که: در وفاداری و اطاعت‌شان هیچ خلاف و گناهی راه ندارد؛ بدون توجه به نیکی دیگران، ایشان را مدح می‌گویند؛ و نیز هنگام عطا و بخشش، مخصوصاً وقتی از حال کسی با خبر هستند، سؤال نمی‌کنند. البته این موارد از صفات خداوند متعال در رابطه با بندگانش می‌باشد. معروف کرخی درباره محبت می‌گوید: «محبت نه از تعلیم خلق است، که محبت از موهبت حق است و از فضل او.»^۴

ذوالنون مصری (وفات ۲۴۶ یا ۲۴۸ه.ق.)

اولین کسی بود که معرفت را تعریف کرد و طبیعت را به عنوان شاهدی بر وجود متعالی خداوند معرفی

۱. جامی، نورالدین عبدالرحمن، لوائح، ص ۱۰، لایحه دوم.

۲. سیمیل، آن ماری، درآمدی بر اسلام، ترجمه و توضیحات دکتر عبدالرحیم کواهی، صص ۱۸۰-۱۸۲؛ جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس، صص ۶۱۳-۶۱۴

۳. ابن خلکان، و قیات الاعیان و انباء و انباء الزمان، الجزء الثانی، صص ۴۸-۴۹.

۴. جامی، همان، ص ۳۵؛ هجویری، غزنوی، همان، صص ۱۴۱-۱۴۲.

نموده و در برابر نگرش منفی زاهدان و مرتاضان نسبت به دنیا، آن را با ارزش می‌شمرد. و با این دیدگاه یادآور کلام زیبای قرآن که «همه موجودات، هر یک در زبان صامت خویش، به حمد و تسبیح الهی مشغول‌اند»^۱ بود. و در دعایش می‌گفت: «خداوند، هرگز نمی‌شود که صدای جانوران، یا خش‌خش برگ‌های درختان، و یا پاشیدن آب‌ها، و یا آوازهای پرندگان، زوزه باد و یا غرش صاعقه‌ها را بشنوم، مگر اینکه در آنها شاهدهی بر وحدانیت تو احساس کنم، و دلیلی بر بی‌همتا بودن، و اینکه تو خداوند محیط، علیم و حق هستی.»^۲

ذوالنون مهربان و باگذشت بود و با همه، حتی کسانی که او را به نوعی آزار می‌دادند، به محبت رفتار می‌کرد و در حق‌شان دعای خیر می‌نمود.^۳

ابوالقاسم جنید بغدادی (متوفی ۲۹۷ه.ق.)

برترین نماینده صحو عرفانی در مقابل سکر و مستی است. او را سیدالطایفه، لسان القوم و طاووس العلماء نامیده‌اند. همواره به شریعت التزام داشت و می‌گفت: «طریقت ما مضبوط به کتاب و سنت است، هر کس قرآن را حفظ نکند و حدیث نویسد و فقه نیاموزد، به او اقتدا نباید کرد.» جنید از مسئله فتنای در حق و انحداد و پیوند انسان با وجود نامحدود خداوند سخن می‌گفت و اعتقاد داشت، چون همه چیز ناشی از حق است، پس رجوع همه چیز نیز به اوست.^۴ او درباره محبت می‌گفت: «به محبت خدای به خدای نتوان رسید، تا به جان خویش در راه او سخاوت نکنی.» همچنین می‌گفت: «محبت درست نشود، مگر میان دو تن که یکی دیگری را گوید: «ای من.»»^۵

منصور حلاج (شهادت ۳۰۹ه.ق.)

وقتی بر سر دار بود، از او درباره عشق پرسیدند. گفت: «امروز بینی، فردا بینی، پس فردا بینی» آن روز او را کشتند. فردا سوختند، پس فردا خاکسترش را بر باد دادند.^۶

ابوالغیث عبدالله بن احمد بن ابی طاهر حسین بن منصور حلاج: صوفی و عارف بی‌بروای ایرانی. او خودش را مانعی برای رسیدن به هدف و آرزویش می‌دانست و از دشمنانش می‌خواست که او را بکشند و می‌گفت: «زندگی من در مردن است! مرگ من در زندگی و زندگی من در مردن است.»^۷

۱. اسرار، ۴۴:۱۷.

۲. سنبل، ان ماری، همان، ترجمه و توضیحات عبدالرحیم کواهی، حصص ۱۸۲-۱۸۳.

۳. هجویری، غرئوی، همان، ص ۱۲۶.

۴. زرین کوب، همان، ص ۱۶۱ جلیبی، علی‌اصغر، مبانی عرفان و احوال عارفان، حصص ۲۸۲-۲۸۳.

۵. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، تذکره الاولیاء، حصص ۴۴۵ و ۴۷۲-۴۷۳.

۶. همو، همان، حصص ۶۰۹ و ۶۱۵-۶۱۸.

۷. شبل، همان، ص ۱۸۷.

شیخ ابوسعید ابی الخیر (۳۷۵-۴۴۰ ه.ق.)

از افراطی‌ترین عرفا، دارای صریح‌ترین افکار وحدت وجودی و از قدیمی‌ترین بنیان‌گذاران خانقاه و قوانین اداره آن بود. عارفی خوش‌مشرَب و زنده‌دل که کرامت‌ها و ریاضت‌هایش از همه معاصرانش بیشتر و در انواع علوم کامل بود. به سماع می‌نشست و به رقص برمی‌خاست با کسی بدخلقی نمی‌کرد. عقیده داشت کسی با قهر و شکنجه ادب نمی‌شود؛ و با هیبت و ترس تنها ظاهر اصلاح می‌شود و نمی‌توان باطن را بدین وسیله تهذیب و نورانی کرد. خدای ابوسعید خدای یگانه، بی‌نیاز، باگذشت و درون‌نگر بود که صفا و سلامتی باطنی بندگانش را بر همه چیز مقدم می‌داشت. از نظر او هر خوشی مطبوع و معقول که به زبان توده مردم نبوده و با شرافت ذاتی انسان منافات نداشته باشد، حلال بوده و نیز پرداختن به خود و تطهیر درون را مهمتر از خرده‌گیری بر دیگران می‌دانست و پیوسته در فکر خدمت و محبت به مردم و شاد کردن دل ایشان بود.^۱ از گفته‌های او داریم:

جانا به زمین خابران خاری نیست

کش با من و روزگار کاری نیست

با لطف و نوازش حال تو مرا

در دادن صد هزار جان عاری نیست^۲

باباطاهر عریان (۴۱۰ یا ۴۵۱ ه.ق. وفات)

معاصر پادشاهان سلجوقی و عاشقی است شیدا، و سوز و گداز از اشعارش که رنگ وحدت وجود دارد. هویدا است.^۳ از اشعارش:

دلی دیرم خریدار محبت

کزو گرمست بازار محبت

لباس باقتم بر قامت دل

ز بود محنت و تار محبت

به صحرا بنگرم صحرا ته‌وینم

به دریا بنگرم دریا ته‌وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از قاصت رعنا ته‌وینم^۴

۱. حلی، همان، صص ۳۵۸-۳۵۹.

۲. کازرگاهی، کمال‌الدین حسین، مجالس العشاق، ص ۷۶.

۳. مدرس، میرزا محمدعلی، ریحانه‌الادب فی تراجم‌المعروفین بالکنیه و القلب، ص ۲۱۴/۱.

۴. باباطاهر عریان، دیوان باباطاهر، صص ۲۶ و ۵۷، دوبیتی ۱۷ و ۷۹.

شیخ احمد غزالی (وفات ۵۲۰ هـ.ق.)

از عرفای مشهور قرن ششم هـ.ق. که اثر مهمش سوانح‌العشاق، در روان‌شناسی عشق، از آثار بارزش این دوره می‌باشد. که در آن می‌خوانیم:

معشوق به همه حال خود معشوق است، پس استغنا صفت اوست و عاشق به همه حال خود عاشق است، پس افتقار صفت اوست، عاشق را همیشه معشوق دریابد، پس افتقار همیشه صفت اوست و معشوق را هیچ در نمی‌یابد که خود را دارد، پس صفت او استغناست.^۱

سنایی غزنوی (وفات ۵۳۵-۵۴۵ هـ.ق.)

صاحب اولین منظومه مهم صوفیه «حدیقه سنایی» است و با استفاده از ترکیب‌ها و تعبیرهای جدید در آثارش و آراستن کلامش با آیات، احادیث، تمثیلات و قصص، راه و روش پیشینیان این طریقه را رواج و کمال بخشیده، موجب توجه بسیاری از گویندگان به مسایل پیچیده‌تر روحانی و سرودن قصیده‌های طولانی در مباحث مختلف از جمله عرفان شده است.^۲ از اشعار اوست:

جهد کن تا ز نیست هست شوی

وز شراب خدای مست شوی

باشد آن را که دین کند هستش

گوی و چوگان دهر در دستش

شیخ روزبهان بقلی شیرازی (۵۳۳-۶۰۶ هـ.ق.)

تمایزش به بیان شطحیات، او را ملقب به شیخ شطاح کرده است. تجارب روحانی‌اش را با صداقت و صراحت و اسلوب ادبی مسجع ضبط کرده است.^۳ چنانکه می‌گوید:

گه جان نشان تست و گهی تن نشان جان

جان خاک تست و خاک ره تست جان جان

گر هیچ دیده صورت جان را اثر ندیدی

اینک به لعل‌های تو پیدا نشان جهان^۴

شیخ نجم‌الدین کبری (شهادت ۶۱۸ هـ.ق.)

در راه طلب رسیده‌ای می‌باید

دامن ز جهان کشیده‌ای می‌باید

۱. حلبی. همان. صص ۴۱۶-۴۱۷؛ نیز ن.ک.، جامی. همان. ص ۳۷۹.

۲. حلبی. همان. صص ۴۲۷-۴۲۸.

۳. سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و سربعه الطریقه، ص ۹۸.

۴. بقلی شیرازی، روزبهان، عبهر العاشقین، ص ۶۵.

بینایی خویش را دوا کن زیراک

عالم همه اوست دیده‌ای می‌باید^۱

از آن جهت لقب او را کبری گفته‌اند که در او آن جوانی که به تحصیل علوم مشغول بود با هر که به مناظره و مباحثه می‌پرداخت، بر او غلبه می‌نمود؛ همچنین او را به این دلیل شیخ ولی تراش گفته‌اند که در هنگام وجد بر هر که نظر می‌کرد، به مرتبه ولایت می‌رسید. مؤسس سلسله کبرویه بود که فرقه‌های متعددی از آن برخاسته است و پیروانش به تدریج از پیران بزرگ تصوف شده و در تعلیم مبانی تصوف و تألیف آثار صوفیانه شهرت یافتند؛ شیخ کبری با فرار نکردنش از دست مغولان نشان داد که صوفی راستین نه دل بسته دنیا است؛ نه از مردم جداست و نه از مرگ می‌ترسد.^۲

فریدالدین محمد عطار نیشابوری (متوفی ۵۲۶ه.ق.)

مردی مؤمن، مخلص و عارفی وارسته بود و خدا را با ایمانی بالا و عاشقانه می‌پرستید، به همین دلیل نوشته‌هایش مملو از اسرار توحید، حقایق اذواق و مواجید است. شهرت او در مرتبط ساختن مطالب عرفانی با حکایات و قصه‌هاست. از دردهای عارفانه می‌گوید، از این رو سخنش را با وجود سادگی تازیبانه سلوک خوانده‌اند.^۳

چون همه در عشق او مرد آمدند

پای تا سر غرقه درد آمدند

گرچه استغنی برون ز اندازه بود

لطف او را نیز رویی تازه بود

حاجب لطف آمد و در بر گشاد

هر نفس صد برده دیگر گشاد

شد جهان بی او حجابی آشکار

پس ز نورالنور در پیوست کار

جمله را در مسند قربت نشاند

بر سر عزت و هیبت نشاند^۴

محبی‌الدین بن عربی (وفات ۶۳۸ه.ق.)

از عرفای معروف اسلام که عرفان اسلامی که از قرن سوم شکل گرفت و رو به تکامل نهاد، در قرن

۱. هدایت، رضاقلی، تذکره ریاض العارفین، ص ۲۰۳.

۲. جامی، همان، صص ۴۲۳-۴۲۲؛ حلبی، همان، صص ۴۵۷-۴۵۶.

۳. جامی، همان، ص ۵۹۸؛ حلبی، همان، صص ۴۷۴ ۴۷۱؛ زرین کوب، همان، ص ۱۳۵.

۴. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. منطق الطیر، ص ۲۳۳. ابیات ۴۲۰۱-۴۱۹۷.

هفتم به دست ابن عربی به حد کمال خود رسید؛ او با پایه‌گذاری عرفان نظری و فلسفه عرفان، عنوان پدر عرفان نظری را کسب نمود. از بنیان‌گذاران عقیده وحدت وجود بود و همه هستی را واحد و تجلی خدای یگانه می‌دانست و به همین دلیل همه ادیان را برابر و یکسان و راه‌های مختلف رسیدن به محبوب می‌شمرد.^۱

اگر من پیش از این یک خام بودم
همه با دوستان دژکام بودم
کنون حالی دگر پیدا شد از غیب
همه اهل مذاهب گشت بی‌غیب
دل‌م هر صورتی را شد پذیرا
چراگاه غزالان دیر ترسا
بلی عاشق شدم، چون عاشق مست
پذیرد هر چه را معشوق کردست

جلال‌الدین محمد مولوی (۶۷۲ه.ق. وفات)

آموزگار بزرگ عرفان و تصوف، که شش دفتر مثنوی او در حقیقت بیان حقایق تصوف و شرح رموز آیات قرآنی و اخبار نبوی است. شیوه‌اش در بیان مطالب مانند کتب قدیمی، آوردن حکایت در ضمن حکایت و حاوی مطالبی درباره انبیا و اولیاست.

تعلیم جلال‌الدین که در مثنوی از زبان نی بیان می‌شود، جای این نکته است که انسان مبدأ و اصلی دارد که در این جهان از آن دور افتاده است و هدف تمام سعی و کوشش‌های او رجوع به وطن اصلی است. بنابراین مولانا عمل به شریعت، که وسیله تهذیب و ریاضت نفس می‌باشد را شرط قدم گذاشتن در راه و گذر از طریقت و رسیدن به حقیقت را هدف می‌داند. از نظر او مرد کامل جامع صورت و معنی است؛ او به اصول شریعت ایمان دارد و از آنها اطاعت می‌کند اما لب و مغز شریعت را عشق می‌داند و محبت را سبب تزکیه و تربیت دل می‌شمرد. به عقیده مولانا مهم‌ترین وسیله برای معراج روح، محبت است و محبت نیز در اثر جذبۀ حق و معشوق به دست می‌آید.^۲ او می‌گوید:

شاد باش ای عشق خوش سوادی ما
ای طیب جمله علت‌های ما
ای دواى نخوت و ناموس ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و جالاک شد^۳

۱. حلبی، همان، صص ۵۱۵-۵۱۶.

۲. حلبی، همان، ص ۶۰۰ زرین کوب، همان، صص ۱۳۶-۱۳۹.

۳. مولوی، همان، ص ۶ دفتر اول، ابیات ۲۳-۲۵.

خواجه حافظ شیرازی (۷۹۱ ه.ق. وفات)

حافظ شاعر، عالم، عارف، حافظ و مفسر قرآن کریم بود و آثارش در تکامل نظم عارفانه نقشی به سزا داشت. او را لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار نامیدند، زیرا چه بسیار اسرار عینی و معانی حقیقی که روشن نمود. اشعارش در اوج عرفان، و کمتر کسی قادر است لطایف عرفانی او را درک نماید.^۱

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

به بوی ناهه کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

حضوری گر همی خواهی ازو غایب مشو حافظا

متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها^۲

انسان کامل

خواجه دنیا و دین گنج وفا
صدر و بدر هر دو عالم مصطفی

آفتاب شرع و دریای یقین

نور عالم رحمه للعالمین

جان پاکان خاک جان پاک او

جان رها کن آفرینش خاک او

خواجه کونین و سلطان همه

آفتاب جان و ایمان همه

۱. کیایی‌نژاد، زین‌الدین، سیر عرفان در اسلام، صص ۴۵۱-۴۵۲؛ جامی، همان، صص ۶۱۲-۶۱۴؛ میرزا محمدعلی.

همان، ص ۱۲/۲.

۲. حافظ، همان، ص ۲.

صاحب معراج و صدر کائنات
 سایه حق خواجه خورشید ذات
 هر دو عالم بسته فتراک او
 عرش و کرسی قبله کرده خاک او
 پیشوای این جهان و آن جهان
 مقتدای آشکارا و نهان
 مهترین و بهترین انبیا
 رهنمای اصفیا و اولیا
 مهدی اسلام و هادی سبل
 مفتی غیب و امام جزو و کل^۱

به اعتقاد عرفا، اولین تجلی خداوند متعال بعد از رویت ذات بی مثال خویش در مرتبه احدیت و قبل از تجلی در عوالم دیگر، «نور محمدی» یا «حقیقت محمدی» (ص) بود که جمیع کائنات در مراتب مختلف عالم از آن نور مقدس ظاهر شده‌اند؛ چنان که حضرت پیغمبر (ص) می‌فرماید: «اول ما خلق الله نوری و یا اول ما خلق الله روحی ثم خلق جمیع الخلائق من روحی»^۲ و همچنین می‌فرماید آن هنگام که کل آدم سرشته نشده بود من حضور داشتم.^۳ برای همین قرآن آن جناب را نفس واحده می‌نامد؛^۴ زیرا حقیقت کل اسماء الهی در آن نور وجود دارد و کلیه ملائکه ساکن جبروت و ملکوت و عالم شهادت از اجزای این حقیقت کلی می‌باشند؛ خداوند متعال اراده فرمود آن نور و روح الهی را به صورت ظاهر عیان نماید. پس ابتدا اعیان ثابتة و سپس کثرات را به وجود آورد و بعد این نور اعظم به عنوان نبی (خبردهنده از ذات و صفات و اسماء و احکام و مرادات خداوند) در هر زمان از حضرت آدم (ع) تا آخر جلوه نمود که در نهایت، در هیات حضرت پیغمبر (ص) و با تجلی کامل، ظاهر شد که نبوت به ایشان ختم شد و به این دلیل است که پیامبر عظیم‌الشان اسلام از لحاظ معنا، بالاتر از پیامبران قبل از خود می‌باشد و بعد از پیامبر (ص)، حقیقت و نور محمدی (ص) در حضرت علی (ع) و امامان بر حق بعد از ایشان متجلی شد و همه این بزرگواران انسان‌های کامل هر دوره و زمان بودند.^۵ که عالم وجود هیچ‌گاه از ایشان خالی نبوده است زیرا، باطن نور محمدیه (ص)، عقل اول و نفس کلیه و طبیعت کلیه و ظاهرش عبارتست از صورت عالم، از عرش تا فرش. و مظهر حقایق عالم از ملک، فلک، روح، جسم، طبیعت، جماد، نبات و حیوان می‌باشد و امتداد فیض وجودش از ابتدای خلقت تا انتهای آن است که هر زمان به نحوی ظهور می‌کند،

۱. عطار نساوری، فریدالدین، منطق‌الطیر، ص ۱۸۶، وادی عشق، ابیات ۳۳۳۳ ۳۳۳۸.

۲. معادالاسلام کلینی رازی، اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ص ۳۷۶/۱.

۳. کلینی رازی، اصول کافی، ترجمه و ترح محمدباقر کمره‌ای، ص ۴۳۹/۲.

۴. لقمان، ۲۸:۳۱.

۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۶۲ حدیث ۲۱، (پیامبر فرمودند بعد از من ۱۲ امام که اولشان علی و آخرشان قائم می‌باشد خواهند بود. هرکس از آنها اطاعت کند از من اطاعت کرده است.)

او را انسان کبیر یا عالم کبیر می‌نامند که خلیفه خدا در آسمان و زمین می‌باشد و عالم خلق به همراه انسان کامل، که تجلی اول حقیقت کلیه است را شامل می‌شود و انسان کامل خلیفه خدا در روی زمین و روح عالم است؛ به همین دلیل، عالم بدون وجود انسان کامل ناقص می‌باشد و برقراری و حفظ عالم بستگی به وجود ایشان دارد و در اصل خداوند، جهان مخلوقات را به عشق ایشان خلق نموده است.

برده بر بام آسمان رخش

سایه بخت و پایه تختش

صورتی را که بود اهل قبول

کردش از صورت طلب مشغول

نسبت از عقل آن جهانی داشت

هم معالی و هم معانی داشت

دنیا آورده در قدم او بود

غرض حکمت قدم او بود

کعبه بادیه عدم او بود

عالم علم را علم او بود

در جلیت جلالت او را بود

با رسالت بسالت او را بود

در رسالت تمام بود تمام

در کرامت امام بود امام^۱

انسان کامل حامل اسرار الهی است که جمیع عوالم کلی و جزئی خداوند در وجود اوست؛ از لحاظ روح و عقلش، ام‌الکتاب، از حیث دل و قلبش، لوح محفوظ و از جهت نفسش، کتاب محو و اثبات، نامیده شده است؛ او صحف مکرمه است که جز پاکان وارسته و از حجب ظلمانی دنیوی رها شده نمی‌توانند درکش نمایند؛ عالم کبیر و عقل اول است که قبول صور کثیره و تحمل بار امانت خلافت الهی نموده و او را ظل الله یا خلیفه‌الله نیز نامیده‌اند و علت وجوب سجده ملائکه مقرب خداوند بر آدم (ع) همین است که برای انسان کامل، که تجلی انسان کبیر در روی زمین می‌باشد، تمامی کمالات افعال و اشراقات نوری و عملی به خیرات، مقدر شده و خلیفه دو عالم می‌باشد؛ او نوری از انوار معنوی و رازی از اسرار الهی و صورتی از صورت‌های گوناگون قدرت خداوند متعال، نشانی از نشانه‌های حکمت خدا، کلمه‌ای از علم و خواست خدا و چشم بینایی پروردگار است که خداوند از طریق او بر همه عالم نظر می‌کند و نیز آینه حق است که خداوند اسماء و صفات خود را در او متجلی می‌بیند و نیز همچنین او نیز با نور خدا، خدا را می‌بیند، تنها موجودی است که لیاقت خلافت الهی را دارد، زیرا به صورت رحمان بوده و همه استعدادهای کائنات در وی وجود دارد. و بهترین دلیل و راهنمای خالق عالم و کامل‌ترین آیات الهی

۱. سنایی، همان، صص ۲۱۳-۲۱۴، اندر صفات پیامبر (ص).

است، به حدی که جز با معرفت و شناخت او نمی‌توان خدا را شناخت پس انسان کامل جزیی از عالم نیست بلکه کل عالم و واسطه‌ای میان حق و خلق می‌باشد، که از یک طرف از حق کمک می‌گیرد و از طرف دیگر به خلق کمک می‌کند.

احمد مرسل آن چراغ جهان

رحمت عالم آشکار و نهان

آمد اندر جهان جان هر کس

جان جان‌ها محمد آمد و بس

آدمی زنده‌اند از جانش

انبیا گشته‌اند مهمانش

شرع او را فلک مسلم کرد

خانه بر بام چرخ اعظم کرد^۱

انسان کامل از تمام مجردات نیز افضل می‌باشد، زیرا آنها مصداق جمال الهی هستند و انسان کامل مصداق جمال و جلال الهی هر دو می‌باشد، به همین دلیل ملائک نتوانستند بار امانت الهی را بر دوش کشند، زیرا آنها خشم و غضب الهی را درک نمی‌کردند، بنابراین انسان را خونریز نامیدند. ولی انسان کامل حامل هر دو دسته صفات جمال و جلال گردیده تا شبیه‌ترین موجودات به خداوند باشد. چنانکه خداوند فرمود: انسان را در بهترین قوام به وجود آوردم.^۲

از نظر ابن عربی، حضرت پیغمبر (ص) به تمام معنی سروری و سیادت بر همه عالم دارد و حکم او بر همه چیز و همه کس تا روز قیامت برتری دارد؛ همه امت‌ها تحت شریعت الهی محمدی (ص) هستند و چون نور وجودی ایشان قبل از همه پیامبران وجود داشته است، پس پیامبر و آقای تمام مردم عالم می‌باشند و هیچ محدودیت زمانی و مکانی ندارند؛ در قرآن نیز به این مطلب اشاره شده است:^۳

تمام عالم مانند جمعی‌ای پر از موجودات است که هیچ کس از دیگری و نه از خود خبر ندارد و تنها انسان کامل است که هم از خود و هم از دیگران باخبر است، و در ملک و ملکوت و جبروت، چیزی بر او پوشیده نمانده است؛ آدمیان زبده و خلاصه کائنات می‌باشند و انسان کامل زبده و خلاصه آدمیان می‌باشد، و هر کس بخواهد خدا را بشناسد باید وجود خود را بشناسد.^۴ زیرا نفس انسان، نوری از انوار انسان کامل و آن هم انوار الهی است؛ انسان کامل کلید معرفت حق و مظهر گنجینه الهی است. زیرا خزائن جهان

۱. همو، همان، ص ۱۸۹.

۲. بندرالدین، حسین، همان، ص ۱۷۰/۱؛ ستاری، همان، صص ۱۶۴-۱۶۷؛ کوهرین، همان، ص ۱۲۹؛ سجادی، همان، ص ۶۸؛ جرجانی، میرشریف علی، تعریفات، ص ۲۴؛ الحفنی، عبدالصغیر، همان، باب الف، صص ۶۵۵-۶۵۶؛ سنکایی، مرضیه، همان، صص ۱۴۰-۱۴۴؛ ذکاوتی فراکزلو، علیرضا، عرفانیات، مجموعه مقالات عرفانی، ص ۲۲۴؛ آنتسانی، سیدجلال‌الدین، همان، صص ۱۳۶-۱۳۷؛ واعظی، سیدحسین، انسان کامل از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی، ج ۱، صص ۷۵-۷۷، ۱۸۲.

۱۸۷، ۱۹۴ و ۲۰۰.

۳. حج، ۵۲:۲۲.

۴. «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، مولوی، فیہ ما فیہ ص ۱۰.

نزد خداوند و کلید آنها نزد انسان کامل است،^۱ انسان کامل علوم را از خداوند متعال دریافت نموده و می‌شنود و بعد از استماع، متکلم می‌شود و صاحب شأنی می‌گردد که هر وقت اراده کند، علوم تفصیلی برایش ظاهر می‌گردد و او با نطق به علوم حقیقی و معارف الهی انسان‌ها را راهنمایی می‌نماید.

خاتم انبیاء رسول هدی

صاحب جبرئیل امین خدا

قصد و مقصود آخر و اول

اولین خلق و آخرین مرسل

پادشاه دیار جود و وجود

مقصد علم و عالم مقصود

حافظ صفحه معانی دل

چشمه آب زندگانی دل

صوفی خانقاه الرحمن

عالم علم عِلْمُ الْقُرْآن

آنکه پوشید خلعت لولاک

وز بلندیش پست شد افلاک^۲

انسان کامل جنبه متجلی صورت خداست که اراده او را در خلق جهان تحقق می‌بخشد، او با نور خدا می‌بیند، معرفت کامل به ظاهر و باطن اشیاء دارد و به درک حقیقت وحدانیت رسیده است؛ زیرا توحید یعنی سفر از خود و دیدن همه‌چیز در خداوند، که انسان کامل به این درجه رسیده است؛ او از خداوند جدا نیست بلکه مظهر و آئینه خداست زیرا جسمانیتش در روحانیت مستهلک گردیده و وجودش در حق فانی شده است؛ کسی جز او نمی‌تواند آئینه جمال الهی و مظهر اسماء و صفات حق باشد، به همین دلیل است که شناخت و معرفت انسان کامل برای همه لازم است چنانکه می‌فرماید هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد بر زمان جاهلی مرده است؛ زیرا حیات و زندگی انسان در جهان جاوید بستگی به دانش‌های حکمت الهی دارد و این دانش‌ها، باطن انسان کامل است، پس عاشقان خدا، اول باید عشق محبوبان الهی یعنی انبیا و اولیا و اقطاب و مشایخ را در خود بیورند و عاشق جمال حق در محبوب او شوند، تا از این راه به عشق خدا برسند، خداوند تعالی می‌فرماید، هر کس به دوستی آل پیغمبر (ص) مرد، آمرزیده است؛^۳ با توجه به آیات قرآنی،^۴ انسان اگر در نشاء مادی توقف ننموده و

۱. حجر، ۲۱:۱۵.

۲. عراقی، فخرالدین، مجموعه آثار عراقی، ص ۳۷۹.

۳. الرمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل...، ص ۲۲۰/۴: التبریزی، (الصادق)، الحاج المیرزا مهدی، تلخیص وسایل الشیعه، ص ۲: مجلسی، همان، ص ۷۹/۲۷، حدیث ۱۴: نرن.ک.، ریاضی، حشمت‌الله، آیات حسن و عشق، صص ۲۴۰-۳۴۱: اسفندیاری، اسد، عرفان بلی میان فرهنگ‌ها، «انسان نورانی در مراتب عرفانی»،

صص ۲۲۴-۲۲۶: جنیدی، موبدالدین، نفاخه الروح و تحفه الفتوح، صص ۷۸-۷۹: نسا، ۸۰:۴.

۴. کلینی رازی، همان، ص ۳۴۷/۱.

با نیت خالص و تفکر در باطن و قلب بیدار می‌تواند به حق تعالی نزدیک شده و صاحب روحی لطیف گردیده و نشانه‌های جبروت و ملکوت حق را مشاهده نماید. برای رسیدن به این درجه مؤمن باید به آداب و رسوم که خداوند توسط انبیا و اولیا برای بندگانش فرستاده، عمل نماید و چون سیر به طرف حق مشکلات و خطرات بسیار دارد، بدون راهنمایی و کمک امام به جایی نمی‌رسد، بنابراین چنان که در حدیث قدسی آمده است که «بنده من، مرا اطاعت کن تا تو را به صفات الهیه خود متصف کنم»^۱ به این معنی که تو را از اوصاف بشری جدا نموده به اخلاق الهی متصف نمایم تا وجودت آینه و جلوه‌گاه اوصاف حق گردد؛ با توجه به آیات قرآنی و روایات، پیامبر (ص) و اولیاءالله بهترین الگو برای انسان‌ها می‌باشند.^۲ و اولیاءالله (ع) به منزله نفس رسول‌الله (ص) می‌باشند.^۳

خواجه حق پیشوای راستین

کوه حلم و باب علم و قطب دین

ساقی کوثر، امام رهنمای

ابن عم مصطفا، شیر خدای

مرتضای مجتبا، جفت بتول

خواجه معصوم، داماد رسول

در بیان رهنمونی آمده

صاحب اسرار سلونی آمده

مقتدا بی‌شک باستحقاق اوست

مفتی مطلق علی‌الاطلاق اوست^۴

رابطه جمال و عشق از دیدگاه اسلام

حسن و نیکویی در هر چیزی موجب جذب انسان می‌شود و هرچه این حسن بیشتر بوده و انسان مجذوب هم، استعداد درک حسن را بیشتر داشته باشد، جذب و محبت به آن افزوده شده و به محبت والاتر و سرانجام عشق می‌انجامد؛ حسن و زیبایی، نوری از انوار جمال الهی است که خداوند بر انسان‌ها تابیده تا زیبایی را به جهان مخلوق آورده و مشاهده نماید، در ابتدا، حسن صورت و ظاهر نمایان می‌شود و اگر انسان زیبا، زیبایی روح خود را نیز درک نموده و برای آشکار کردنش کوشیده باشد، و همچنین اگر بیننده خود انسانی با درک بالایی از زیبایی باشد، با دیدن زیبایی و جذب به آن، به طرف کمالات عروج پیدا می‌کند تا آنجا که به قرب الهی می‌رسد؛ همه موجودیت انسان به روح اوست و این روح از

۱. طه، ۲۰-۹.

۲. احزاب، ۳۳:۲۱، نیز ن.ک. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۳. اشنیانی، همان، فصل ۸، ص ۶۶۴ بدرالدین، همان، ص ۱۷۱؛ واعظی، همان، ج ۱۰، صص ۱۹۱ و ۱۹۸.

۴. عطار نیشابوری، همان، ص ۲۶. ابیات ۴۶۵-۴۶۹.

منبع زیبایی و جمال؛ در حقیقت می‌توان گفت: تکه‌ای از زیبایی است و چون زیبایی، بدون عشق وجود ندارد، زیرا «درجه نهایت زیبایی، عشق است و عشق در هر درجه زیباست.» پس روح، خود عشق است و در اثر صیقلی شدن هرچه بیشتر جسم مادی انسان و تقویت روح او، این عشق به بیرون می‌تراود و همه را سرشار از نشاط محبت می‌کند و هرچه وجود انسان پاک‌تر و لطیف‌تر باشد، عشق بیشتری از او می‌تراود؛ پس زیبایی و عشق مکمل هم و در حقیقت یکی هستند.

جهان یک قطره از دریای عشقت

لک یک سبزه از صحرای عشقت

مقام عشق بسی عالی فتادست

اساسش از خلل خالی فتادست

ز کار عشق بهتر پیشه‌ای نیست

به از سودای عشق اندیشه‌ای نیست^۱

عشق سَرّی است که خداوند متعال با تجلی خود در وجود انسان‌ها قرار داده و کلید فهم همه رموز و حل تمام اسرار الهی است و هرکس به اندازه برخورداری‌اش از این نعمت خداوند - که بهره‌مندی هرکس به میزان قابلیت و استعداد وجودی‌اش می‌باشد - به رموز و اسرار عالم وقوف می‌یابد، چنانکه می‌بینیم، انسان‌های کامل و بزرگان همه ادیان، محبت به مخلوقات خدا را برترین عبادت دانسته و راهنمایی انسان‌ها هدف ایشان بود. خداوند متعال توسط این سر الهی قلوب انسان‌ها را به خود مأنوس کرده است، وقتی انسان، زیبایی را می‌ستاید در حقیقت، ستایش نور جمال الهی است که در جهان مخلوقات منعکس شده و با تداومش، شخص به آن مأنوس شده و در نهایت عاشقش می‌شود؛ خداوند اگر بخواهد کسی را معرفت داده و به جهان غیب راهنمایی کند، با جمال و جلال و قدرتش او را می‌آزماید، تا بتواند حقایق آفرینش را به چشم خود دیده و از آن لذت ببرد و در نهایت به مشاهدات عالی‌تر و عشق الهی برسد.^۲

هر در که زخم، صاحب آن خانه تویی تو

هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در میکده و دیر که چنانچه تویی تو

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی، کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن زان گل رخسار نشان دید

پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید

عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید

یعنی همه‌جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم، من که روم خانه به خانه^۳

۱. هلالی جنایی، دیوان، ص ۲۴۸، ابیات ۴۴۸-۴۴۹.

۲. بقلی، روزبهان، غیرالعائقین، صص ۱۷ و ۴۶-۴۸؛ مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح‌التعرف لمذهب التصوف، ص ۲۳۰/۱؛ انصاری قیروانی، عبدالرحمن محمد، گلبنانگ عاشقانه، ترجمه مشارق انوار القلوب و مفاتیح اسرار الغیوب، ترجمه محمود شاهرخی، صص ۲۸-۳۹؛ کوهرین، همان، ص ۱۴۰؛ رومی، شیخ احمد، دقایق الحقایق، فصل ۳۵، ص ۲۵۷.

۳. شیخ بهایی، دیوان کامل، ص ۱۶۱، مخمس.

منابع و مأخذ

۱. قرآن مجید.
۲. اشتیانی، سیدجلال‌الدین، تحقیقی در دین مسیح، نشر نگارش، تهران، چاپ اول ۱۳۸۶.
۳. ابن خلکان، شمس‌الدین احمد، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، حواشی و فهارس محمد محی‌الدین عبدالحمید، ناشر مکتبه النهضه المصر، القاها، ۱۳۶۷.
۴. افراسیاب پور، علی‌اکبر، زیبایی‌پرستی در عرفان اسلامی، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۸۰.
۵. انصاری قیروانی، عبدالرحمن، گلپانگ عاشقانه، ترجمه مشارق انوار القلوب و مفاتیح اسرار الغیوب، ترجمه محمود شاه‌رخ، با مقدمه هلموت ریشر، انتشارات دریا، تهران ۱۳۸۰.
۶. بقلی، روزبهان، عبدالعاشقین، تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسوی و ترجمه فصل اول به زبان فرانسوی هنری کوربن و محمدمعین، انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران، ۱۳۶۰.
۷. شیخ بهایی، دیوان کامل، نشر چکامه، تهران ۱۳۶۱.
۸. تبریزی، المهدی، تلخیص وسائل الشیعه، المطبعه الحکمه بقم، ۱۳۹۳.
۹. جامی، نورالدین عبدالرحمن، لوايح، تفسير و شرح لغات و اصطلاحات فلسفی و عرفانی محمدحسین تسییحی، نشر کتاب فروشی فروغی، تهران ۲۵۳۶.
۱۰. همو، نفحات‌الانس من حضرات‌القدس، مقدمه و تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۵.
۱۱. حافظ، شمس‌الدین محمد، دیوان، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ اول ۱۳۴۴.
۱۲. جلی، علی‌اصغر، مبانی عرفان و احوال عارفان، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۱۳. حقی، عبدالمنعم، الموسوعه الصوفیه، الناشر مکتبه ندبولی، القاها، الطبعه الاولى، ۱۴۲۴.
۱۴. دایره‌المعارف تشیع، نشر شهید سعید محبی، تهران ۱۳۷۷.
۱۵. ذکواتی قراکزلو، عرفانیات (مجموعه مقالات عرفانی)، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۷۹.
۱۶. رومی، شیخ احمد، ذقایق الحقایق، چاپخانه ملی نور، تهران ۱۳۵۶.
۱۷. زرین‌کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۰.
۱۸. ستاری، جلال، عشق صوفیانه، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۴.
۱۹. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، نشر کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۴.
۲۰. سعدی، غزل‌های سعدی، به اهتمام اسماعیل حارمی و حمید مصدق، نشر البرز، تهران ۱۳۷۶.
۲۱. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم، حدیقه الحقیقه و شریفه الطریقه، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۹.
۲۲. تسبستری، شیخ محمود، گلشن راز، انتشارات صفی‌علیشاه تهران ۱۳۷۸.
۲۳. سنکایی، مرضیه، بررسی تطبیقی اسماء الهی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۸۱.
۲۴. تسیمیل، آن ماری، درآمدی بر اسلام، ترجمه و توضیحات، عبدالرحیم کواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۵.
۲۵. عبدالصمدی، محمود، سیری در تصوف و عرفان ایران، انتشارات شرق، تهران ۱۳۶۱.
۲۶. عرفانی، فخرالدین، مجموعه آیار، تصحیح و توضیح نسربین محتشم (خرامی)، انتشارات زوار، تهران، چاپ اول ۱۳۷۲.
۲۷. عربان، بابا طاهر، دیوان، انتشارات اسکندری، چاپ اول، ۱۹۰۲م لندن.
۲۸. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، تذکره‌الاولیاء، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ دوم ۱۳۸۲.
۲۹. همو، منطق‌الطیر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
۳۰. غنی، فاسم، تاریخ تصوف در اسلام، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ نهم ۱۳۷۹.
۳۱. کلینی رازی، اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمرهای، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ نهم ۱۳۷۹.
۳۲. کیایی‌نژاد، زین‌الدین، سیر عرفان در اسلام، انتشارات اشراقی، تهران ۱۳۶۶.

۳۳. گازرگاهی، کمال‌الدین حسینی، مجالس العشاق، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات زرین، تهران، چاپ اول ۱۳۷۵.

۳۴. گوهرین، سیدصادق، شرح اصطلاحات تصوف، انتشارات زوار، تهران ۱۳۶۷.

۳۵. مجلسی، شیخ محمدباقر، بحارالانوار، من منشورات مکتبه الاسلامیه، طهران ۱۳۹۸.

۳۶. مدرس، میرزاحمدعلی، ریحانه الادب فی تراجم المعروفین باکنیه و القلب، چاپخانه شفق تبریز، بی تا.

۳۷. مستملی تجاری، اسماعیل، شرح التعرف لمذهب التصوف، مقدمه و تصحیح و تحشید محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵.

۳۸. مغربی، شمس، دیوان کامل، مقدور و شرح الاحوال به اهتمام ابوطالب میرعابدینی، انتشارات زوار، تهران ۱۳۵۸.

۳۹. مولوی، مثنوی، با مقدمه استاد فروزانفر، نشر ثالث، تهران، چاپ سوم ۱۳۷۹.

۴۰. واعظی، سیدحسین، انسان کامل از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی، مجموعه مقامات همایش جهانی حکیم ملاصدرا، ج دوم (ملاصدرا، عرفان، کلام دین)، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران ۱۳۷۸.

۴۱. هجویری عزنوی، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، نشر کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۸.

۴۲. همایی، جلال‌الدین، تصوف در اسلام، نگاهی به عرفان ابوسعید ابی‌الخیر، مؤسسه نشر همان، تهران، ۱۳۶۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی